

بحران علم سیاست در ایران

تاریخ دریافت: ۸۲/۱۰/۲۷

تاریخ تأیید: ۸۲/۱۱/۱۹

مقصود رنجبر *

در این مقاله بحران تولید دانش سیاسی در ایران و ابعاد نظری، تاریخی و سیاسی آن مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است. بخشی از این بحران دارای ریشه‌های نظری و روش شناختی است، ولی بخش مهم دیگر آن ریشه در ساختارهای سیاسی و اجتماعی جامعه ایران دارد که به علم و پژوهش بی توجه است. در این میان، سهم علوم سیاسی در بی‌توجهی ساختارهای سیاسی نسبت به آن بیش از سایر رشته‌هاست و آن به دلیل موضوعات مورد بحث در علم سیاست است. با وجود ضرورت اساسی این رشته در حل معضلات سیاسی - اجتماعی کشور، ناکارآمدی درونی و سطح پایین آموزش و پژوهش نیز عامل اساسی دیگری در بلااستفاده ماندن این رشته گردیده است. بر این اساس می‌توان گفت که وضعیت علم سیاست در ایران وضعیت بحرانی است.

واژه‌های کلیدی: آموزش سیاست، ساختارهای سیاسی، علم سیاست، ایران، بحران علم سیاست.

مقدمه

بحران در علوم سیاسی، بخشی از بحران فراگیر دانش در ایران است که ماهیتی تاریخی دارد. علم در جامعه ایران از رشد و کارایی مطلوبی برخوردار نیست و این یک واقعیت است. در این زمینه

رشته‌های مختلف علوم کم و بیش از قافله علوم جهانی عقب هستند.^۱ به نظر می‌رسد که این ناکارآمدی در علوم سیاسی وضعیت حادثتری دارد و این نه به دلیل عقب ماندگی بیشتر آن نسبت به دیگر رشته‌های علمی، بلکه ناشی از نگاه کلان ساختارهای سیاسی به آن رشته می‌باشد، بحران در علوم سیاسی بیشتر به دلیل سیاست‌های بینشی و اخلاقی نسبت به آن است.

منظور از «بحران» این است که علوم سیاسی در ایران هم عقیم و هم ناکارآمد می‌باشد و از انجام دادن کارکردهای خود ناتوان است. عقیم بودن آن مربوط به غیر مولد بودن آن است؛ علوم سیاسی در ایران دانشی تولیدکننده نبوده و نیست و این محور اصلی انتقاداتی بوده که بر آن وارد شده است. در حالی که عقیم بودن بیشتر به بعد نظری علم سیاست توجه دارد، ناکارآمدی به بعد عملی آن و بی‌فایده‌گی آن در عرصه عمل سیاسی مربوط می‌شود. علم سیاست در ایران حداقل در سال‌های اخیر معرفتی نبوده که بتواند در جهت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور اثر گذار باشد، بنابراین ما در این مقاله در پاسخ به چستی وضعیت علم سیاست در ایران این فرضیه را مطرح می‌کنیم که وضعیت علم سیاست در ایران در شرایط فعلی بحرانی است و البته این وضعیت ارتباط مستقیم با گذشته جامعه و ساختار سیاسی، اجرایی و تحقیقاتی کشور دارد.

مشکلات روش شناختی تولید دانش سیاسی در ایران

فرایند تولید علم، پیچیده و چندوجهی است و عوامل مؤثری در آن دخیل هستند. در این که تولید علم و دانش امری زمینه پرورده* است، تردید چندانی وجود ندارد، ولی در مورد عوامل اساسی مؤثر در این راه و به ویژه نقش دولت در تولید دانش و به ویژه دانش سیاسی اختلاف نظرهای اساسی وجود دارد. در این میان برخی از دیدگاه‌ها اصالت را به علم می‌دهند که بر اساس آن دولت‌ها بر اساس دانش زمانه خود حرکت می‌کنند. مطابق این نظریه، اگر می‌بینیم که نظام‌های سیاسی اسلامی به بن‌بست فکری و سیاسی استبداد سلطانی می‌افتند و تا مواجهه با غرب از آن برون رفتی ندارند، باید اشکال را در انحراف ذهنی مسلمانان دید. در آن جا که مسلمانان دانشی تولید کردند، این دانش خصلت اقتداری داشت و به مسیری افتاد که از لحاظ سیاسی محصول آن دولت سلطانی بود.^۲ به نظر می‌رسد که دیدگاه‌های جواد طباطبایی بیشتر با این محوریت شکل گرفته است. از نظر ایشان انحطاط فکری سر منشأ انحطاط سیاسی است که می‌توان از آن تقدم دانش و اندیشه را بر ساختار سیاسی استنباط کرد.^۳

* contextual.

بر اهمیت ترین نشانه‌ای که بر انحطاط ایران زمین و ژرفا و گسترده آن دلالت آشکار دارد، همانا فقدان تأمل درباره انحطاط اندیشه فلسفی در دوره اسلامی ایران است. این امر، هر چند به ظاهر پر تعارض می‌نماید. اما مبین حقیقتی بسیار عمیق است، زیرا امکان تأمل فلسفی درباره انحطاط، نه دلیل اوج انحطاط، که نشانه ژرفای بحران و امکان پیدا کردن راه برون رفت آن است.^۴

طباطبایی در جای دیگر با صراحت بیشتری بر این مسأله تأکید می‌کند: از دیدگاه تاریخ اندیشه، عامل عمده امتناع نوزایش و شکست تجدد در ایران، از سویی، هبوط فلسفه و اندیشه عقلی در تصوف و از سوی دیگر، سیطره تفسیر شرعی شریعت، به عنوان یگانه درک از دیانت است.^۵ این دیدگاه آشکارا بر تقدم اندیشه بر دولت تأکید دارد.

اما دیدگاه دیگری قدرت سیاسی و ساخت دولت را مقدم بر تولید دانش می‌داند. بر این اساس دانش مسلمانان در گذشته و طبعاً امروز، باید تابعی از نظام قدرت باشد. اگر می‌بینیم دانش تحت تأثیر زمینه اجتماعی خاصی مطرح می‌شود و این شرایط اجتماعی را روابط قدرت می‌سازد.^۶

به نظر می‌رسد که پذیرش هر یک از این فرضیه‌ها می‌تواند ما را در فهم بحران در علوم سیاسی یاری کند. به عبارت دیگر از منظر هر یک از این رهیافت‌ها که مسأله را بررسی کنیم، علوم سیاسی در ایران نمی‌تواند جایگاه مناسبی پیدا کند. اگر فرضیه دوم را بپذیریم و دولت و قدرت و جهت‌گیری آن را مقدم بر شکل‌گیری دانش بدانیم، به لحاظ این که ساخت قدرت در ایران همواره و به طور مداوم اقتدارآمیز بوده است، دانش سیاسی در درون آن نمی‌تواند رشد چندانی بکند. نظام سنتی در ایران که آن را «دولت قدیم» می‌خوانند،^۷ اقتدارگرا بوده است و در نتیجه دانش‌هایی که درون آن رشد می‌کردند، نمی‌توانستند از ماهیت حاکم بر نظام سیاسی جدا باشند و خصلت اقتداری داشتند.

در دوران معاصر، دوره پهلوی ادامه همان نظام سلطانی یا پاتریمونیالی با خصلت اقتداری و استبدادی بود که شکل‌گیری علوم سیاسی در ایران هم با آن همزمان است. در شرایط آن دوره علوم سیاسی نمی‌توانست میدان و فضای چندانی برای رشد و کارآمدی پیدا کند.

پس از انقلاب نیز بی‌اعتمادی به علوم سیاسی و صاحب‌نظران آن، در کنار تعارضات مربوط به مبانی بر مشکل افزود. در عین حال دوره پس از پیروزی انقلاب ویژگی دیگری هم داشت و آن اولین گسست از نظام سیاسی کاملاً سنتی و قدیم بود:

امروز دولت مدرن در جامعه ما در حال استواری است و این نشان می‌دهد که خطوط فاصله‌ها، تضادها و مبارزه‌های سیاسی - اجتماعی که پایه تفسیرهای سنتی از نصوص بوده‌اند، دگرگون شده‌اند. نظم سلطانی که بنیاد اجتماعی دانش‌های سنتی ما را تشکیل

می‌داده اکنون به نظم «جمهوری» در حال گذار است، و بنابراین ناگزیر به گسست از تفسیرهای سنتی خود هستیم.^۸

البته این ناگزیری، هم جنبه کاملاً نظری دارد و هم تفسیر عده معدودی از صاحب‌نظران است و بسیاری به این ضرورت اعتنایی ندارند. در حال گذار بودن دولت به دولتی جدید، خود معضلات اساسی را در راه رشد و توسعه علوم سیاسی به وجود می‌آورد. از یک سو این دولت از لحاظ فکری بر اساس سنتی استوار است و از سوی دیگر از لحاظ شکلی بر عناصر دولت جدید تأکید دارد. علوم سیاسی هم در فضایی بین فشار سنت‌گرایان از یک سو و فشارهای ناشی از شرایط جدید و نوگرایان از سوی دیگر، به علمی فاقد باز تولید، کارایی و کارآمدی تبدیل می‌شود.

از سوی دیگر در صورتی که نظریه تقدم دانش بر قدرت سیاسی را بپذیریم، باز هم بن بست علوم سیاسی در ایران قابل توجیه خواهد بود. خصلت اقتداری دانش در جوامع اسلامی موجب شکل‌گیری تفاوت اساسی در ماهیت تفکر در جوامع مسلمان و جوامع غربی به عنوان زادگاه علوم سیاسی جدید شده است که این امر هم در کارکرد علوم سیاسی به شدت تأثیر گذار است. این امر در نحوه شکل‌گیری و رشد دانش سیاسی در جامعه ایران اثر گذار بوده است. بر خلاف تجدد اروپایی که با تکیه بر استقلال و تفرد انسان، اندیشه فرد عاقل را به عنوان مبنای تفکر و تجربه سیاسی تأسیس نموده و بدین سان بر نظم سیاسی مردم سالار نظر دارد، الهیات اسلامی، به ذات ناخود بسنده انسان می‌اندیشد که نیازمند عقل منفصل و راهنمای خارجی است. به اعتقاد علامه طباطبایی، عقلانیت سیاسی که بخشی از عقل عملی است، مقدمات خود را از احساسات باطنی می‌گیرد که هر انسانی در آغاز وجودش بالفعل موجود است و چون این احساسات فطری، خودش عامل اختلاف است، بنابراین تدبیر سیاسی انسانها، نیازمند راهنما و مدبری خارج از تعقل فرد انسان است. الهیات اسلامی با تحفظ مقدمات مبتنی بر انسان ناخود بسنده، وحی و دین را شرط خود سامانی فطرت انسان می‌داند. معرفت سنتی در میان مسلمانان دارای چند فرض اساسی است:

- ۱- دانش می‌تواند حقیقت را بازنمایی کند، علوم، قدرت درک حقیقت را دارند.
 - ۲- حقیقت اشیا ثابت است. یعنی هیچ چیز در حال صیورورت نیست. در تفکر قدیم ما، صیورورت امری عرضی است و ثبات اصل است هر چیز که فی نفسه خوب و مطلوب است برای ابد است.
 - ۳- چون صیورورت در حقیقت پدیده‌ها ممکن نیست، بنابراین دانش‌ها نیز نباید و نمی‌توانند دگرگون شوند. بنا بر این دگرگونی را نوعی انحطاط تلقی می‌کردند.^۹
- مفروضات فوق همگی منشأ نگرشی به معرفت است که در آن نقادی و پویایی جایگاهی ندارد و علم سیاست ایران هنوز در چنبره فلسفه سیاسی کلاسیک قرار دارد. بنیاد فلسفه سیاسی جدید

نقادی و عقل خودبنیاد است، در حالی که علم سیاست در ایران به هیچ وجه جنبه نقادی ندارد. نه نقادی نظری و نه نقادی عملی دلیل آن هم علاوه بر مبانی پارادایمی سنتی شکل بندی سیاسی و اجتماعی است تفکر غربی در این زمینه جریان متفاوتی را طی کرده است.

با تمامی این گستردگی‌ها و تنوع آرا و اندیشه‌ها، شاید بتوان خصوصیتی واحد و مشترک را در همه اندیشه‌های متفکران دوره جدید یافت و آن عبارت است از سکولاریسم یا به تعبیر اشتراوس، تلاش برای ناسوتی سازی و دنیایی کردن همه تفکرات، احساسات و اعتقادات اشتراوس تجدد یا جریان سکولاریسم را که در دوره اخیر شکل گرفته است به اعتباری عین ظهور فلسفه جدید و طرد فلسفه کلاسیک می‌داند.^{۱۰}

این در حالی است که در ایران علاوه بر غلبه پارادایم سنتی، نوعی تثبیت پارادایمی هم به چشم می‌خورد که در آن افرادی که از پارادایم سنتی خارج شده‌اند، درون پارادایم جدیدی قرار نگرفته‌اند:

داریوش شایگان ظاهر شدن اسکیزوفرنی فرهنگی در کشورهای سنتی را ناشی از این واقعیت می‌داند که نویسندگان این کشورها در حد فاصل دو پارادایم یا به اصطلاح اپیستمه -واژه یونانی به معنای دانش - به قول میشل فوکو قرار دارند. آنان از سنت گسسته‌اند یا به تعبیر بهتر در وضعیت جهل نسبت به سنت قرار دارند، بی‌آن‌که توانسته باشند با اندیشه تجدد پیوندی برقرار کنند.^{۱۱}

بنا بر این می‌توان به این نتیجه رسید که معرفت سنتی ما معرفتی اقتدارگرا است و مبانی و مفروضه‌های آن نیز همین گونه هستند و نمی‌توان بر اساس آنها، علم سیاست مولد تولید کرد. بر همین اساس هم تأسیس نهادهای سیاسی جدید و دموکراتیک که یک از اهداف اساسی دانش سیاسی جدید می‌باشد، بر مبنای آنها امکان پذیر نمی‌باشد.

تکیه بر روش و متدولوژی یکی از بارزترین ویژگی‌های علم جدید است. پیدایش علم جدید و از جمله علوم سیاسی هم در نتیجه بسط تفکر غربی و مبتنی بر فلسفه دوره جدید است. این مسأله نیز موجب بروز تناقضات معرفت شناختی متعددی در دانش سیاسی در ایران شده است. نگرش سنتی به معرفت در ایران نگرش مطلق گرایانه است، در حالی که اساس معرفت جدید بر نسبی گرایی است. از آن جا که هنوز در ایران معرفت سنتی از اقتدار بالایی برخوردار است، مبانی تفکر جدید و روش‌های مبتنی بر آن در ایران نمی‌توانند رواج پیدا کنند. این در حالی است که یکی از ایرادهای اساسی که به علم سیاست در ایران گرفته می‌شود، به غیربومی بودن آن است. غیربومی بودن در دو زمینه قابل بحث است: زمینه اول، متدولوژیک است و زمینه دوم، مربوط به موضوعات مطرح در پژوهش‌های سیاسی است که خواهد آمد.

از لحاظ روش شناختی ورود دیدگاه‌های روش شناختی که مبتنی بر مبانی معرفتی خاصی هستند، نوع تکثر و تنوع گسترده روشی را در علم سیاست به ارمغان آورده‌اند که موجب سردرگمی شدیدتر پژوهشگران علوم سیاسی شده است. ورود نظریه‌های معرفت شناختی چون گفتمان، پست مدرنیسم، پسا ساختار گرایی، فمینیسم و پدیدار شناسی، که همگی دارای مبانی غربی هستند مانع از انسجام در مبانی نظریه پردازی در علوم سیاسی می‌شود؛ برای مثال «بسیاری از پژوهشگران ایرانی نتوانسته‌اند هیچ ارتباطی بین تحقیقات خود و پسا ساختار گرایی برقرار کنند. به علاوه، جایگاه این گونه نظریه‌ها و رابطه آن با تحولات سیاسی - اجتماعی جهان برای اغلب ما هنوز روشن نیست.^{۱۲} از آن جا که بین شناخت شناسی و تحولات سیاسی - اجتماعی پیوند وجود دارد، معلوم نیست که بتوان ارتباطی بین این رویکرد معرفت شناختی با شرایط سیاسی و اجتماعی ایران برقرار کرد. این رهیافت‌ها با وجود قرابت آنها با اوضاع سیاسی - اجتماعی کشورهای غربی، نوعی هرج و مرج علمی را در آنجا پدید آورده‌اند و با توجه به این که با شرایط ایران ناسازگار هستند، ورود آنها در عرصه نظریه پردازی سیاسی در ایران می‌تواند وضعیت بغرنج تری را به وجود آورد. این در حالی است که بسیاری از صاحب نظران معتقدند این تنوع روشی در جوامع غربی گسترش و تداوم خواهد داشت:

پیش بینی ما درباره روش‌ها و متدها این است که فوران کنونی سنخ‌ها و سبک‌های روشی که به شکل گسترده‌ای در فمینیسم و مطالعات فرهنگی یافت می‌شوند، همچنان ادامه خواهد داشت. روش‌هایی مانند روش تجربی و نظری، مقایسه‌ای و روان شناختی و روش کیفی و کمی و... روش‌های انحصاری و منحصر به فرد تلقی می‌شوند، در آمیزه‌های التقاطی با یکدیگر پیوند می‌خورند.^{۱۳}

البته تا این حد می‌تواند از لحاظ روش شناختی مطلوب باشد ولی برخی از این حد هم بسیار فراتر رفته و پیشنهادهای هرج و مرج طلبانه تری را در عرصه معرفت شناختی مطرح می‌کنند:

پست مدرنیست‌های شکاک ادعا می‌کنند چون هیچ روش درستی برای تحقیق سیاسی یا تحقیق درباره امر سیاسی وجود ندارد، باید روش ضد قاعده را بپذیریم، در حالی که پست مدرنیست‌های مثبت اندیش ممکن است رهیافت «هر چیزی ممکن است» را بپذیرند. کتاب فیرابند با عنوان بر ضد روش رئوس کلی نظریه هرج و مرج طلبانه دانش را مطرح می‌کند و بهترین مثال برای رهیافت اول است. در حالی که اصول جدید روش شناختی گیدنز و مجموعه التقاطی نظریه و روش در علم سیاست ویراسته مارش و استرکر، نمونه رهیافت دوم است.^{۱۴}

اساس این دیدگاه‌ها انکار عینیت و قطعیت در علم سیاست است که به نظر می‌رسد در درون

جوامع غربی قابل درک و کارآمد باشد. خود این صاحب‌نظران هدف از این رهیافت متکثر در روش‌شناسی را جلوگیری از اسناد به یک ایده‌نهایی می‌دانند:

این مسأله که تعداد بیکران جهان زیست و تفسیر ممکن است، مانع از هرگونه اسناد به یک ایده‌نهایی می‌شود، معرفت و ایده‌نهایی که در دوره روشنگری و توسط پوزیتیویست‌ها و بعدها کسانی مانند فوکو یا ما مطرح شد.^{۱۵}

به هر تقدیر در حال حاضر برداشت منسجم و یک پارچه قبلی از علوم سیاسی در جوامع غربی کنار گذاشته شده است و برداشتی چند پارادایمی و چند رشته‌ای از آن مطرح گردیده است. بسیاری از صاحب‌نظران علوم سیاسی در حال دست‌کشیدن از تجربه‌گرایی، شالوده‌گرایی، جهان‌روایی و ایده‌بی‌طرفی آکادمیک در علوم سیاسی هستند و به نظر می‌رسد که این رهیافت‌ها با شرایط سیاسی - اجتماعی جوامع آنها همخوانی بیشتری دارد؛ در حالی که جامعه ایران از لحاظ سیاسی و فکری نیازمند اجماع است.

بحران در تولید دانش سیاسی

علوم سیاسی از همان آغاز شکل‌گیری^{۱۶} و تأسیس در ایران با مشکلات اساسی مواجه بوده است و ریشه آن به ماهیت و کارکرد این علوم در شناخت قدرت سیاسی و روابط آن در جامعه باز می‌گردد. هدف علوم سیاسی بررسی روابط قدرت در سطوح مختلف آن و چگونگی جابجایی آن می‌باشد. بنابراین این با مراکز اصلی قدرت از لحاظ نظری و عملی در ارتباط است. این هدف در جوامع در حال توسعه که هنوز مفهوم سنتی قدرت در آن حاکم است با مشکلات متعددی رو به رو می‌شود. در این جوامع نظام سیاسی دارای نوعی انحصار طلبی در قدرت است و به هیچ‌عنوان حاضر به کاستن از انحصار خود در این زمینه نیست. علوم سیاسی در ایران هم همواره از سوی نظام حاکم تحت فشار بوده است و هیچ‌گاه دولت‌ها نتوانسته‌اند از مزایای علوم سیاسی در حفظ ثبات و تعمیق جامعه‌پذیری سیاسی بهره‌مند شوند، چراکه هرگز رابطه مثبت و عمیقی بین علم سیاست و نهاد دولت به وجود نیامده است. حمید عنایت یکی از اندیشمندان برجسته حوزه سیاست در باره علل ناکامی علوم سیاسی معتقد است در ایران سرشت ستیزه‌جوی علوم سیاسی مانعی اساسی در راه پیشرفت آن علم در ایران بوده است.^{۱۷} سوال این است که آیا واقعا علم سیاست یک علم دارای سرشت ستیزه‌جویی است؟ به عبارت دیگر این ستیزه‌جویی مربوط به ذات رشته سیاست‌شناسی است یا این که ساختارهای سیاسی در ایران موجب شناخته شدن این رشته به خصلت ستیزه‌جویی است. تا آن‌جا که به علوم سیاسی به مثابه یک رشته از دانش‌های بشری مربوط است، این رشته دارای سرشت خاص غیر

علمی نیست و در جوامع توسعه یافته به ویژه در آمریکا یکی از رشته‌های بسیار پر کاربرد در رفتار و عمل سیاسی است و در حوزه‌های مختلف داخلی و خارجی نقش اساسی در تعیین راهکارها و جهت گیری‌های دولت‌ها دارد. به نظر می‌رسد که در ایران ساختارهای دولتی به نحوی بوده‌اند که نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند با این رشته ارتباط مثبت برقرار کنند. سیاست به عنوان یک رشته علمی همانند دیگر رشته‌های علوم هدفش کشف قوانین حاکم بر زندگی انسان - و در این جا زندگی سیاسی - و به خدمت گرفتن آنها برای ساختن جامعه‌ای پیشرفته، به سامان و باثبات است. در چنین وضعیتی نمی‌توان از سرشت ستیزه جوی علم سیاست یاد کرد.

در دیدگاه دیگری، ساخت سیاسی به عنوان متغیر مستقل و موثر در عدم رشد و پیشرفت علوم سیاسی و نا کارکردی آن تلقی می‌شود. بر اساس این نگرش تا اندازه‌ای زندگی سیاسی باز و آزاد می‌تواند مشوق علم سیاست باشد. در صورتی که نظام سیاسی بسته باشد، علم سیاست نمی‌تواند نقشی ایفا کند و فایده آن روشن نیست.^{۱۸} بر این اساس، در واقع ساختار غیر دموکراتیک نه خود دارای چنان ظرفیتی است که بتواند از دستاوردهای علم سیاست بهره‌بردار و نه قابلیت آن را دارد که موجبات پیشرفت و توسعه نظری و عملی آن را فراهم سازد. از دیدگاه مرحوم عنایت بخشی از این مساله به فرهنگ سیاسی و فرهنگ عمومی حاکم بر جامعه باز می‌گردد:

عوامل تضعیف علوم سیاسی هرچه باشند از متفرعات یک عامل کلی و بنیادی که در ایران معاصر به چشم می‌خورد به شمار می‌روند. این عامل همان نبودن سنت مباحثه سیاسی است به صورت آزاد و در عین حال مقرون به مسؤولیت. این عامل منفی صرف نظر از موجباتش، یک مانع اصلی در راه رشته علوم سیاسی ایران بوده است.^{۱۹}

این امر ریشه تاریخی عمیق در ایران دارد که محصول ساختار سیاسی است، چراکه فرهنگ سیاسی جامعه محصول ساختار سیاسی می‌باشد. به هر حال می‌توان گفت که ساختار سیاسی ایران قابلیت چندانی برای ارتقای علوم سیاسی در ایران و کارآمد شدن آن ندارد.

ناکارآمدی علم سیاست در ایران

به طور کلی هدف علم کشف قانونمندی‌های حاکم بر طبیعت و استفاده از آنهاست. هدف علم سیاست هم کشف قانونمندی‌های حاکم بر زندگی سیاسی است که در سه حوزه توصیف، تبیین و پیش بینی قابل تحقق است. همچنین می‌توان از دو قالب در این زمینه سخن گفت: ۱- تحلیلی ۲- تجویزی. در قالب تحلیلی کارکرد علم، صرفاً تحلیل پدیده‌هاست که در آن روابط علمی بین یک پدیده و پدیده‌های دیگر بررسی می‌شود. اما در قالب تجویزی پژوهشگر علوم سیاسی و روابط

بین‌الملل از تحلیل صرف فراتر رفته و گام در عرصه تجویز و ارائه راهکارها و گزینه‌های مختلف برای تصمیم‌گیری سیاسی می‌گذارد. کارکرد اخیر اهمیت بسیار زیادی دارد و در وضعیت و شرایط سیاسی، اجتماعی خاص امکان بروز پیدا می‌کند. در واقع دانش سیاسی زمانی می‌تواند در جامعه یک نقش تصمیم‌سازی را ایفا کند که روند تصمیم‌گیری در آن جامعه روندی کاملاً و یا حداقل به‌طور نسبی علمی و عقلایی باشد. یعنی علم به عنوان یک پدیده جدی در آن جامعه مورد توجه و مبنای رفتار سیاسی باشد.

در جامعه ایران به دلایل مختلف علم سیاست از صفحه عمل سیاسی به شدت دور است و معلوم نیست که مراد واقعی از آموزش و پژوهش علوم سیاسی در ایران چیست؟ و این تحقیقات در پی حل کدام مسائل هستند؟ آیا صرفاً ورزشی فکری برای عده‌ای محقق محسوب می‌شود و در هر صورت به بایگانی سپرده می‌شود؟ آیا علوم سیاسی دارای کارکرد تحلیلی صرف است یا می‌تواند کارکرد تجویزی هم داشته باشد؟ پژوهشگر سیاسی با چه هدفی پژوهش خود را هدایت کند؟

باید گفت که اصولاً سیاست در ایران اعم از داخلی و خارجی امری غیر علمی است و این به معنای بی‌توجهی به علوم سیاسی و بی‌فایده ماندن تحقیقات آنهاست. بین سیاستمداران و صاحب‌نظران سیاسی، فاصله وسیعی از لحاظ جهان‌بینی، نگرش‌ها، اهداف و مبانی فکری وجود دارد و نگرش نخبگان سیاسی در ایران امروز نگرشی فلسفی و مبتنی بر مفروضه‌های غیر قابل تفسیری است که یافته‌های علمی هیچ‌گونه تأثیری در این پیش‌فرض‌های سیاستمداران نمی‌گذارد. در نتیجه تحقیقات علم سیاست در عمل نمی‌تواند راهکاری را برای سیاستمداران نشان دهد، چراکه اصولاً به این راهکارها بی‌توجه هستند. علاوه بر این، اصولاً نخبگان سیاسی نسبت به صاحب‌نظران علم سیاست با بدبینی نگاه می‌کنند و آنها را متعلق به جهان‌بینی غربی می‌دانند. همه اینها عوامل اساسی هستند که می‌توانند مانع از رشد دانش سیاسی در ایران شوند. دلایل زیادی در ناکارآمدی و عقیم بودن رشته سیاسی در ایران موثر است که به بررسی اجمالی هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱. **بی‌اعتمادی به رشته سیاسی:** بعد از انقلاب اسلامی جریان‌های فکری مختلفی در علوم سیاسی به وجود آمد؛^{۲۰} اما در مجموع جریان‌های انقلابی به دنبال اسلامی کردن علوم سیاسی همچون دیگر علوم انسانی بودند. مفروض اصلی آنها این بود که معارف انسانی و اجتماعی موجود مبتنی بر پیش‌فرض‌ها، مبانی و مبادی خاص خود هستند و از نوع هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و انسان‌شناسی هر مکتب متأثر می‌شوند. از این رو انتظار این بود که علوم اجتماعی اسلامیزه شده و محتوای آنها تغییرات اساسی کند.^{۲۱} به همین دلیل اساتید علوم سیاسی موجود یا منزوی شده یا به

خارج کشور رفتند و یا برکنار گردیدند و تلاش شد تا در رشته علوم سیاسی واحدهایی با محتوای اسلامی تعبیه شود. همچنین در این راستا دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تاسیس گردید تا در جهت تولید علمی با محتوا و مبانی و جهت گیری اسلامی بکوشد. در این میان، از آن چه غفلت شد ماهیت علمی رشته سیاسی بود. در آن مقطع با علوم سیاسی به مثابه یک ایدئولوژی برخورد شد که در خدمت جوامع غربی قرار دارد و باید علوم سیاسی ای ایجاد شود که در خدمت انقلاب اسلامی باشد. بنابر این دولت پس از انقلاب اسلامی توجه چندان مثبتی به علم سیاست و مهم تر از آن صاحب نظران سیاسی آن دوره پیدا نکرد، چرا که صاحب نظران سیاسی آن دوره در بستر فکری غرب آموزش دیده بودند و در بستر سیاسی - اجتماعی دوره پهلوی به اندیشه های خود شکل داده بودند، به دلیل همین سنت فکری و بستر آموزشی نمی توانستند چندان مورد اعتماد دولت انقلابی باشند. فراتر از همه این ها دولت پس از انقلاب به دنبال یک خانه تکانی اساسی در دانشگاه بود و در جریان انقلاب فرهنگی روند آن به اجرا در آمد ولی در این میان علوم سیاسی به دلیل ارتباط مستقیم با عرصه حکومت و سیاست داخلی و خارجی با بدبینی و بی مهری و طرد بیشتری مواجه شد.

۲. فاصله تئوری و عمل در ایران: به طور کلی عقلانیت در اندیشه از عقلانیت در عمل متفاوت است و عقلانیت اندیشه همواره عقلانیت عمل را تضمین نمی کند. صرف نظر از میزان پیشرفت علوم سیاسی در ایران و میزان قربت آن با موضوعات مربوط به سیاست و حکومت در ایران، بین تئوری و عمل فاصله شگفت انگیزی وجود دارد. از این نظر اصولاً اندیشه و تحقیق مبنای رفتار سیاسی نیست. این امر وجوه مختلفی دارد. یکی از وجوه آن بی توجهی به پژوهش های سیاسی در تصمیم گیری های سیاسی و حکومتی است. که موجب می شود که پژوهش های سیاسی صرفاً به ورزش های فکری عده ای اندیشمند و محقق تبدیل شود و آثار علمی آن به شدت محدود باشد. این امر زمینه های سیاسی، اجتماعی عمیق در فرهنگ سیاسی ایران دارد و شکاف بین اندیشه و عمل شکافی تاریخی است. یک جامعه در شرایطی هویت علمی - تحقیقاتی پیدا می کند که دو اصل را به صورت نهادی در کلیه نهادها و شبکه های داخلی خود با اهمیت تلقی کند: اول، شناخت پدیده های انسانی و طبیعی و دوم، کاربرد آنها برای منافع عمومی جامعه.

در شرایطی [تولید دانش] اولویت و اهمیت پیدا می کند که جامعه در پی اکتساب راه حل های جدید، روش های نوین، اسلوب های بدیع و طرح های مشکل گشا و به فکر بهره برداری از این شناخت باشد؛ یعنی این که شناخت به کاربرد بینجامد. بنابر این معیارهای شناخت یک جامعه علمی و تحقیقاتی به ترتیب اولویت چنین است:

۱- عملکرد و تصمیم گیری هادر جامعه تابع شناخت باشد؛ ۲- توسعه به مفهوم بهینه سازی

نیروهای انسانی و مادی امری جدی باشد؛^۳ - جامعه کارکردگرا باشد؛^۴ - نظام آموزشی پویا و مرتب و رکن اساسی آن خلاقیت و نو آوری باشد؛^۵ - محققان، متفکران و کارشناسان در تصمیم‌گیری‌ها نقش کلیدی داشته باشند؛^۶ - جامعه در تمامی سطوح اجرایی قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی آینده‌نگر باشد؛^۷ - ارتباط جامعه با محیط بین‌المللی از ماهیت رقابتی بر خوردار باشد.^{۲۲}

با نگاهی اجمالی به فرآیند تصمیم‌گیری در کشور و ساخت تصمیم‌گیرندگان، می‌توان شکاف بین اندیشه و شناخت با میدان‌های تصمیم‌گیری را مشاهده کرد. وجه دوم این شکاف فاصله بین مناصب سیاسی با موفقیت‌های تحصیلی و عدم همخوانی مسئولیت‌ها با تخصص‌هاست. در ایران به ندرت صاحب‌نظران سیاسی به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در مقام تصمیم‌گیری قرار دارند و معمولاً سطح تحصیلات مدیران پایین است و مشاغل سیاسی برحسب صلاحیت علمی و تخصصی و اطلاعات آنها در عرصه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل واگذار نمی‌شود. البته اغلب مدیران پس از انقلاب با استفاده از موقعیت‌های سیاسی خود مدرک دیپلم خود را به مدرک‌های دکتری و فوق‌دکتری تبدیل کرده‌اند.^{۲۳} ولی این مدرک‌ها به هیچ‌عنوان بیانگر صلاحیت‌های علمی و تخصصی و فکری آنها نیست. بسیاری از این مدرک‌های تحصیلی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل اعطا شده است.

وجه سوم این مساله، جو غالب در بی‌توجهی به صاحب‌نظران است. همان‌طور که گفته شد، جامعه ما جامعه‌ای غیر علمی است و اغلب نخبگان سیاسی آن خود را در علوم مختلف و احکام متعدد صاحب‌نظر و اهل فن می‌دانند و بدون این که در زمینه مهندسی اجتماعی و سیاسی حتی یک کتاب هم خوانده باشند، هیچ صاحب‌نظری را در این زمینه به شاگردی هم نمی‌پذیرند.^{۲۴} به نظر می‌رسد که این مساله علاوه بر این که لطامات سنگینی به منافع ملی کشور وارد کرده و می‌کند خود مانع مهمی در پیشرفت و توسعه علوم سیاسی در ایران محسوب می‌شود. در این وضعیت، طبیعی است که در عرصه سیاست‌گذاری داخلی و خارجی، آزموده‌های سیاسی را بارها و بارها دوباره می‌آزماییم و پروسه سعی و خطا بارها تکرار می‌شود:

متأسفانه علم [در] تاریخ معاصر ما به مهندسی و پزشکی محدود بوده است و در صحنه اقتصاد، سیاست و فرهنگ ورود جدی نداشته است. نتیجه این فرآیند طولانی در عرصه فکری کشور از هم‌گسیختگی رابطه میان علم و تصمیم‌گیری است. پزشک قلب، مهندس معدن و دندان‌پزشک به طور منطقی نمی‌توانند پیرامون روندهای تکلیفی و تجاری در امتداد بین‌الملل [و هر بحث دیگر سیاسی و بین‌المللی] به اجماع برسند.^{۲۵}

این بی توجهی به علوم سیاسی موجب شده است که همه این مراکز و موسسات آموزشی و پژوهشی مرتبط با این رشته در واقع فاقد آثار مثبت علمی باشند. بنابر این در کشور ما علم و عالم پدیده‌های تزینی هستند؛ نه پدیده‌هایی که به حل مسائل و مشکلات کمک کنند. به همین دلیل این همه دانشگاه و موسسات تحقیقی در ایران هست و این همه راجع به مسائل به صورت جدی وارد بحث می‌شویم و بسیار خوب نقد می‌کنیم اما این حجم عظیم بحث و نقد حد اقل اثر را در تصمیم‌گیری‌های ما داشته است. فاصله بین یک شخص تحصیلکرده و یک شخص تصمیم‌گیرنده در کشور ما بسیار زیاد است.^{۲۶}

این پدیده همچنین موجب حاکمیت ذهنی‌گرایی مفرط در جامعه شده است که به جای عقل و یافته‌های علمی، برداشت‌های مبتنی بر تخیل مبنای تصمیم‌گیری و اقدام است:

هنگامی که فرهنگ فکری یک جامعه در حد قابل توجهی از تخیلات را داشته باشد نمی‌تواند صحیح و منطقی تفکر کند. مشکل تخیل به ویژه در رشته‌های علوم انسانی خودنمایی می‌کند. تخیل در حوزه سیاسی و اجتماعی زمینه نگاه خارج از تناسب و دور از واقعیات را فراهم می‌کند.^{۲۷}

۳. غیر بومی بودن علوم سیاسی: صرف نظر از نوع نگاه حکومت به رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، سوال این است که این پژوهش‌ها تا چه حدی با واقعیت‌ها و معضلات سیاسی مبتلا به جامعه ایران مطابقت دارد و تا چه حدی این پژوهش‌ها جنبه عملی دارند؟ آیا آنها حل المسائلی و راهبردی و راه حل یاب هستند؟ به نظر می‌رسد که بخش عمده تحقیقات سیاسی فاقد این ویژگی‌هاست.

علوم سیاسی از زمان شکل‌گیری آن در جوامع غربی تاثیر عمیقی در زندگی سیاسی و اجتماعی آن جوامع داشته و این روند همواره رو به تزايد بوده است. در یکی از کتاب‌های قدیمی در مورد علم سیاست در آمریکا در مورد کارکرد این علم آمده است:

در آمریکا هدف علم سیاست تنها این نیست که قوانین علمی حکم‌روایی سیاسی بر انسان را فرمول بندی کند، بلکه تعیین یک راه و طریق زندگی خوب، هنر زندگی جمعی با روح همراهی و معاضدت آن است.^{۲۸}

بر این اساس همواره هدف علم سیاست علاوه بر کشف قانونمندی‌های زندگی سیاسی، تعیین راه زندگی جمعی نیز هست؛ حوزه‌ای که معضل اساسی در جامعه ماست. این مساله و چاره‌جویی برای آن تحقق پیدا نمی‌کند مگر از این طریق که علوم سیاسی بتواند درباره مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی جامعه خود ارتباط برقرار کند، در حالی که تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی در

ایران جنبه بومی بسیار کم‌رنگی داشته است و این امر هم وجوه مختلفی دارد. به طور کلی بین واقعیات زندگی سیاسی ایران و مطالب علم سیاست فاصله وجود دارد. از این جهت می‌توان گفت از آن جا که علم سیاست پاسخی به واقعیات اجتماعی نمی‌دهد، در وضع بحرانی به سر می‌برد. بحران وقتی پیدا می‌شود که یک علم یا پدیده، نتواند کارویژه‌های خود را انجام دهد. بنابراین چون بین علم سیاست و جامعه شناسی در ایران شکاف عمیقی وجود دارد و این دو با یکدیگر پیوند نخورده‌اند، می‌توان گفت علم سیاست در یک وضعیت بحرانی است.^{۲۹}

نمی‌توان این ناکارآمدی را تنها بر شرایط سیاسی ویژه قبل از انقلاب یا دو دهه پس از انقلاب نسبت داده و به کلی از پارادایم تئوریک و متدولوژیک حاکم بر آن رفع اتهام کرد. در حال حاضر بحران‌های اجتماعی و پرسش‌های فراوان سیاسی ناشی از آن بر رشته علوم سیاسی در ایران سنگینی می‌کند و آن را به چالش فرا می‌خواند؛ ولی متأسفانه رشته علوم سیاسی پاسخی در خور، به آنها نداده است. بنابراین عدم تناسب با شرایط ایران و عدم پاسخ‌گویی به نیازهای ملی، عناصر اساسی هستند که رشته علوم سیاسی فاقد آنهاست. این امر علاوه بر رشته علوم سیاسی در بین متخصصان این رشته نیز مشاهده می‌شود. بنابراین به طور کلی این رشته در پاسخ‌گویی به معضلات سیاسی - اجتماعی جامعه ایران ناکارآمد نشان داده است. خصلت بومی نبودن در زمینه‌های مختلفی از جمله تئوری، موضوعات، پرسش‌ها و شاخص‌ها باید مورد توجه واقع شود.

از لحاظ تئوری زمینه بسیاری از نظرات علوم سیاسی جوامع غربی و برخاسته از تاریخ غرب است بر پژوهشگر علوم سیاسی ایران است که قبل از استفاده از این تئوری‌ها معلوم کند تا چه حدی این تئوری‌ها قابل تطبیق بر مسائل ایران است؛ برای مثال تئوری رئالیسم می‌تواند سیاست خارجی ایران را مورد تبیین قرار دهد.^{۳۰}

از لحاظ موضوعات یکی از وجوه اصلی باید متمرکز بر موضوعات مرتبط با حوزه سیاست در ایران باشد. بنابراین شناخت مسائل و مشکلات جامعه و سیاست در ایران گامی اساسی در این راه است؛ این در حالی است که حجم مقالات علوم سیاسی درباره ایران بسیار اندک است.

البته تأکید بر بومی کردن علوم سیاسی به مفهوم برداشت تنگ نظرانه از علم و تفکیک آن به علم سیاسی غربی و اسلامی نیست؛ بلکه بیشتر هدف تمرکز بر موضوعات مربوط به حوزه سیاست در ایران است که البته با روش‌های علمی عام قابل تحقیق و بررسی است؛ چرا که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که الگوهای محلی وجود دارد ولی راه حل‌های محلی وجود ندارد.^{۳۱}

۴. معضلات اساتید و دانشجویان: مرحوم حمید عنایت سال‌های پیش فقدان کتاب‌های درسی مناسب، اساتید واجد شرایط و عدم آشنایی دانشجویان با زبان انگلیسی را از جمله موانع پیشرفت

علوم سیاسی می دانست.^{۳۲} امروزه با وجود این که کتاب‌های بسیاری به فارسی برگردانده شده است، به دلیل انطباق بسیاری از این آثار با شرایط سیاسی - اجتماعی ایران - که در بحث غیر بومی بودن به آن پرداختیم - این آثار تحول اساسی در وضعیت علم سیاست در ایران از لحاظ علمی و کاربردی به وجود نیاورده است؛ ولی وضع اساتید و دانشجویان نسبت به سابق از برخی جهات بدتر شده است. در حال حاضر در ایران بسیاری از اساتید علوم سیاسی و روابط بین الملل در مراکز آموزش متعدد اعم از دولتی و آزاد تدریس می‌کنند و یا برای درآمد بیشتر اقدام به پژوهش‌های متعدد و کم ارزش می‌کنند. بسیاری از آنها فاقد انگیزه های علمی و اجتماعی لازم هستند. حقوق اساتید دانشگاه نسبت به مشاغل دیگر بسیار پایین است و همین امر موجب اشتغالات متعدد آنان برای تامین زندگی می‌شود. این امر موجب می‌شود اصولاً نوآوری در اندیشه و نظریه پردازی در نظام آموزشی و پژوهشی ایران جایگاهی نداشته باشد. همچنین این وضعیت در گسترش و شیوع گسترده پدیده بسیار زیانبار فرار مغزها نیز به شدت اثر گذار بوده است. این در حالی است که ایران به عنوان یک کشور ثروتمند می‌تواند شرایط لازم برای رفاه اساتید دانشگاه را فراهم کند.

وضع دانشجویان و فارغ التحصیلان رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل از این هم وخیم تر است. در این زمینه جایگاه فارغ التحصیلان علوم سیاسی در نظام سیاسی اداری معلوم نیست و با وجود این که معمولاً دانشجویان این رشته دارای توانمندی‌های علمی و اجرایی بالا هستند استفاده چندانی از آنها نمی‌شود و بسیاری از آنها اشتغال روشنی ندارند.

آموزش علم سیاست

آموزش سیاسی به صورت عام برای توده مردم و به صورت تخصصی برای دانشجویان علم سیاست و روابط بین الملل از اهمیت خاصی برخوردار است. آموزش سیاسی عام یکی از مهم ترین روش‌های تقویت جامعه پذیری سیاسی است.

هدف اصلی در علم سیاست، ایجاد آموزش مناسب برای شهروندان است. هر شهروند باید بداند که حکومت کشورش چگونه عمل می‌کند و او چه نقشی در پیشبرد اهداف حکومت خود می‌تواند داشته باشد؛ بنابراین رشته علوم سیاسی علاوه بر کارکرد فنی و تخصصی، کارکرد عام نیز دارد.

علم سیاست یعنی بحث علمی از حقایق سیاسی، در ذات خود یک هدف است، زیرا که شناخت حقایق غایت تفکر انسان است... لکن علم سیاست در عین حال وسیله ای است که یک هدف دیگر آن راهنمایی انسان در زندگی اجتماعی [است].^{۳۳}

البته این نوع آموزش و راهنمایی از حساسیت و پیچیدگی خاصی برخوردار است و نباید آن را با

تبلیغات سیاسی که روش دیگری از روش‌های جامعه‌پذیری سیاسی است اشتباه کرد. متأسفانه در ایران به این بُعد از آموزش سیاسی هم بی‌توجهی می‌شود. در فرایند ادغام سیاسی، یکپارچگی ملی و وحدت ملی یکی از عناصر اساسی آموزش سیاسی است که تنها از طریق متخصصان این رشته می‌تواند تحقق پیدا کند، ولی در کشور ما به دلیل این‌که بین آموزش سیاسی و تبلیغ سیاسی تفاوتی قایل نمی‌شوند، به شدت و سرعت این اقدامات جنبه‌ایدئولوژیک به خود می‌گیرد و موجب می‌شود که فرهنگ سیاسی جامعه به نحوی شکل بگیرد که با نظام سیاسی موجود در تعارض قرار بگیرد. توجه به این بُعد مهم و کارکرد اساسی علم سیاست در جامعه ایران اهمیت حیاتی دارد؛ البته این امر فرع بر اعتبار بخشیدن به علوم سیاسی به عنوان یک رشته علمی است.

محتوای علوم سیاسی

محتوای علوم سیاسی فعلی در ایران، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، در وضعیت وخیمی به سر می‌برد. از لحاظ نظری دیدگاه‌های نظری جدیدی در این رشته مطرح شده است و تحولات جدیدی در شناخت و دانش سیاسی به وجود آمده که در آموزش علم سیاست در ایران منعکس نشده است.^{۳۴}

از لحاظ عملی آموزش علوم سیاسی به شدت با نیازهای داخلی کشور فاصله دارد و در عین حال به طور کلی جنبه کاربردی آن به شدت پایین است. در حال حاضر علوم سیاسی در ایران کمتر جنبه کاربردی دارد و شاید از این لحاظ هیچ تاثیری در سیاست‌گذاری عمومی کشور نداشته باشد، چرا که نه تحقیقات و پژوهش‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل با این محوریت شکل می‌گیرند و نه سیاست‌گذاران به یافته‌های این پژوهش‌ها توجهی دارند. البته در سال‌های اخیر تحقیقات علمی در سیاست خارجی کشور آثار مثبتی بر جای گذاشته است و در روند اجرای امور تأثیر گذار بوده است. همین امر هم از لحاظ اجرا و هم از جهت تأمین اهداف سیاست خارجی، آثار خود را نشان داده است. در دنیا علم سیاست و سیاست‌گذاری با یکدیگر به طور فزاینده‌ای پیوند خورده‌اند و علوم سیاست‌گذاری به عنوان شاخه‌ای جدید از رشته‌های علوم سیاسی تأسیس شده است که هدف آن ارائه طریق برای سیاست‌گذاری عمومی است و پیشرفت بسیاری کرده است.^{۳۵} علوم سیاست‌گذاری به مطالعه سیاست‌ها و عملکردهای مشخص دولت در زمینه‌های گوناگون چون سیاست کشاورزی، سیاست تکنولوژیک، سیاست بهداشتی، و همچنین زیر مجموعه‌های گوناگون هر یک از این موارد می‌پردازد. علوم سیاست‌گذاری می‌تواند شناخت عملی ما را در زمینه سیاست‌های بخش عمومی گسترش دهد؛ محتوا و جوهره دخالت‌های دولت در امور جامعه را باز شناسد و در یک کلام، از

فعالیت‌های بخش عمومی به صورت خرد سخن بگوید: دولت در چه جنبه‌هایی از امور عمومی را به عهده می‌گیرد؟ سیاسی یا اداری؟ منطقه ای یا ملی؟ و چگونه؟

علوم سیاست‌گذاری بخشی از جنبش عقلایی کردن زندگی بشری و عقلایی عمل کردن بشر است که به کمک آن انسان سعی می‌کند به تسلط روزافزونی بر زندگی اجتماعی خویش دست یابد. به طور کلی باید گفت علوم سیاست‌گذاری به شدت جنبه کاربردی دارند و علوم سیاسی جنبه نظری پررنگی دارند. علوم سیاسی به مباحث کلی و مجردی چون آزادی، جنگ، صلح و نظریات سیاسی می‌پردازد؛ ولی علوم سیاست‌گذاری ما را به عرصه فعالیت‌های خرد و اداری دولت که نمود عینی تر دارد می‌کشاند.

علوم سیاسی در ایران به ویژه در امور مربوط به دولت در حیطه نظریه پردازی محض باقی مانده است و این نظریه‌ها هم به دلیل فضای سیاسی چندان عمیق نیست و نتوانسته است به تمامی مطالب بپردازد و از لحاظ تاریخی این پژوهش‌ها کمکی به اعتلای کشور ما نکرده است. در سیاست خارجی هم با وجود تحولات جدید، وضعیت چندان مطلوب نبوده است و موضوعات مهمی چون امنیت، منافع ملی و مقوله‌های مختلف دیگر نتوانسته‌اند در تحقیقات علوم سیاسی و روابط بین الملل جایگاهی پیدا کنند.

نتیجه‌گیری: به نظر می‌رسد که برای ایجاد تحرک و پویایی در تولید دانش سیاسی در وهله اول، زدودن این نگرش که علم سیاست در ایران علم ضد حکومتی و ضد ساختاری است از اهمیت اساسی برخوردار است. باید این مسأله روشن شود که علم سیاست رشته‌ای از علوم است که هدف آن کشف قانون‌مندی‌های حاکم بر زندگی سیاسی جامعه است و از این طریق می‌تواند اساس تصمیم‌گیری‌های کلان در سیاست‌های داخلی و خارجی باشد و در واقع کارکرد آن به عنوان یک علم، یافتن راه حل برای معضلات سیاسی و اجتماعی جامعه است و در صورتی که حکومت به آن به عنوان یک علم نگاه کند، رابطه متقابل و مثبت بسیار سازنده‌ای بین این رشته و ساختار سیاسی ایجاد خواهد شد و این امر می‌تواند زمینه ساز رشد و پیشرفت این علوم و به تبع آن پیشرفت ایران باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. بخشی از معضل علم در ایران مربوط به دانشگاه‌ها و جایگاه آنها در ساخت فکری ایران است. در حال حاضر چند انتقاد اساسی نسبت به ماهیت و کارکرد دانشگاه در ایران وجود دارد که از جمله آنها نا کارآمدی و تبعی و حاشیه‌ای بودن آن نسبت به مراکز علمی دنیاست. این هر دو انتقاد وارد است، ولی باید گفت که این ایرادها بیش از آن که خاص سرشت دانشگاه‌ها در ایران باشد، ناشی از وضعیت حیات جامعه ایران در کلیت آن است. (در این زمینه ر.ک: حاتم قادری، آزادی وجدان؛ مفهومی پساپیامبری، (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۱) ص ۳۴۲.
۲. داود فیرحی، دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۵۱ (بهار ۱۳۸۰) ص ۱۵۸ - ۱۵۹.
۳. جواد طباطبایی در آثار مختلف خود بر این مسئله تأکید کرده است: ر.ک: ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۴) ص ۱۶۶ - ۲۱۰.
۴. جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۳) ص ۲۱۸.
۵. همان، ص ۲۸۷.
۶. داود فیرحی، پیشین، ص ۱۸. هم‌چنین داود فیرحی، دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی، موسسه توسعه دانش و پژوهش در ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۲.
۷. داود فیرحی، پیشین، ص ۱۰.
۸. همان، ص ۱۹۲.
۹. داود فیرحی، پیشین، ص ۱۶.
۱۰. بیژن عبدالکریمی، تفکر و سیاست، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶) ص ۳۵.
۱۱. جواد طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ص ۳۷۱.
۱۲. جهانگیر معینی علمداری، چپستی گفتمان پساساختارگرا در سیاست، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۱ (بهار ۸۰) ص ۱۹۸.
۱۳. جان آر، گیبنز و پرویمر، سیاست پست مدرنیته، ترجمه منصور انصاری، (تهران: انتشارات گام نو، ۱۳۸۱) ص ۲۲۶.
۱۴. همان ص ۲۲۷.

۱۵. همان، ص ۲۲۸.
۱۶. درباره تاریخ تأسیس علوم سیاسی در ایران، ر.ک: علیرضا ازغندی، علم سیاست در ایران (تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۸) ص ۸۵-۱۲۴.
۱۷. داود غرایاق زندی (به اهتمام)، حمید عنایت پدر علم سیاست ایران (تهران: انتشارات بقیه، ۱۳۸۱) ص ۳۲۴.
۱۸. حسین بشیریه، (گفتگو)، وضعیت علم سیاست در ایران، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۴ (بهار ۱۳۷۸) ص ۲۶۲.
۱۹. داود غرایاق زندی، پیشین، ص ۳۲۱.
۲۰. ر.ک: محمد باقر حشمت زاده، وضعیت علم سیاست در ایران، فصلنامه علوم سیاسی، سال پنجم، ش ۱۸، (تابستان ۸۱) ص ۲۲۰.
۲۱. همان، ص ۲۲۱.
۲۲. محمود سریع القلم، فرهنگ علمی و فرهنگ سیاسی، مجله سیاست علمی و پژوهشی، ش اول (بهار ۱۳۷۰) ص ۴۸.
۲۳. ر.ک: محمد جواد لاریجانی، کاوش‌های نظری در سیاست خارجی (نشر مشکوة، ۱۳۷۶). همچنین لاریجانی (میزگرد)، مجله کتاب نقد، شماره ۲۷-۲۶ (بهار و تابستان ۸۲) ص ۲۵۷.
۲۴. محمد رضا تاجیک، نخبگان ایران در تعطیلات تابستانی، روزنامه شرق، (۳۳ شهریور ۸۲) ش ۱۷، ص ۴.
۲۵. محمود سریع القلم، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین الملل (تهران: نشر و پژوهش فرزاد، ۱۳۷۸) ص ۸۴.
۲۶. همو (سخنرانی)، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۴ (زمستان ۱۳۸۰) ص ۶۴۹.
۲۷. همو، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین الملل، ص ۱۷۰.
۲۸. جمعی از نویسندگان، آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱) ج ۱، ص ۲۴۵.
۲۹. حسین بشیریه، پیشین، ص ۲۶۲.
۳۰. کیومرث اشتریان، بومی کردن علوم سیاسی در ایران، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۴۷ (بهار ۷۹) ص ۱۱۵.
۳۱. محمود سریع القلم (سخنرانی)، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۴ (زمستان ۸۰) ص ۶۵۱.
۳۲. داود غرایاق زندی، پیشین، ص ۳۲۴.
۳۳. به نقل از: داود فیروزی، درآمدی بر ضرورت و هدف علم سیاست، فصلنامه علوم سیاسی، (دوره قدیم) ش ۶ (پاییز ۱۳۷۲).
۳۴. حسین بشیریه، پیشین، ص ۲۶۱.
۳۵. کیومرث اشتریان، علوم سیاست‌گذاری و دستاوردهای آن برای ایران، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، ش ۳۷ (تابستان ۷۶) ص ۴۴.